



تبصره‌ای بر تصحیحات قیاسی محدث ارموی در چاپ دیوان قوامی رازی*

احمد سمیعی (گیلانی)

قوامی رازی از شاعرانِ پارسی‌گوی و شیعی مذهبِ قرن ششم هجری است. قدیم‌ترین اثرِ مکتوبِ شناخته شده که در آن از این نانوای شاعر نام برده شده *کتاب النقص* عبدالجلیل قزوینی است که در دهه اول نیمه دوم قرن ششم تألیف شده و مرحوم محدث ارموی تصحیحی انتقادی از آن را در سال ۱۳۳۱ منتشر کرده است. در این کتاب، از قصیده‌ای یاد شده که قوامی، در آن، تخلص به شرف‌الدین مرتضی کرده در این بیت:

تا صاحب الزمان برسیدن به کارِ دین اولترین کسی شرف‌الدین مرتضی است

بزرگانِ خاندانِ نقیب شرف‌الدین ابوالفضل محمد بن علی مرتضی، رئیس ری، که *النقص* به نام او نوشته شده، ممدوحانِ برهانی نیشابوری و پسر او، امیر الشعرا معزی، و کمال‌الدین اسماعیل بوده‌اند. شیخ منتجب‌الدین قمی نیز کتاب مشهور *فهرست* خود را به نام پسر همین شرف‌الدین، یعنی نقیب عزالدین یحیی، ممدوح کمال‌الدین اسماعیل،

* خلاصه این مقاله در مجلس بزرگداشت شادروان سید جلال‌الدین محدث ارموی (ارومیه، ۲۷ و ۲۸ مرداد ۱۳۷۸) ارائه شد.

از دوست عزیز گرانمایه ام آقای ابوالحسن نجفی که بر من منت نهاده و با نظر موشکاف تحریر اول این مقاله را خوانده و در موارد عروضی نقایص آن را تصحیح فرموده‌اند سپاسگزارم. هم‌چنین ممنون تذکرات پرازش همکار فاضل ارجمند آقای محسن ذاکرالحسینی هستم و، با اجازه ایشان، حاصل آنها را در متن یا پانویست درج کرده‌ام.

تألیف کرده است. عوفی، در باب دهم از *لباب الالباب* (حدود ۶۱۸ هـ)، ضمن شعرای آل سلجوق، از قوامی رازی ذکری به میان آورده و قوام‌الملک یمین‌الدین طغرائی را ممدوح او معرفی کرده است. در *لباب الالباب*، از قوامی، ۸ بیت از یک قصیده در مدح این قوام‌الملک و غزلی در ۵ بیت و قطعه‌ای در ۲ بیت نقل شده است. امین احمد رازی نیز در هفت اقلیم (دهه اول یا سوم قرن یازدهم) از این شاعر یاد کرده و سی و اند بیت، از جمله ابیاتی چند در صفت شراب و اسب و آتش، از او نقل کرده است. تذکره‌نویسان پس از او مطلب تازه‌ای درباره قوامی نیاورده‌اند.

شادروان عباس اقبال آشتیانی، در سال ۱۳۲۴، طی مقاله‌ای در *مجله یادگار* (سال دوم، شماره اول، ص ۷۶-۷۷)، از مجموعه‌ای تذکره مانند متعلق به خود یاد کرده که در حدود اوایل قرن دهم ترتیب داده شده است. در میان اشعار عده‌ای از شاعران نامور فارسی که، به نقل از *لباب الالباب* عوفی و منابع دیگر، در این مجموعه وارد شده، سروده‌های قوامی رازی (قطعه‌ای در ۴ بیت و غزلی در ۷ بیت) نیز دیده می‌شود. سعید نفیسی نیز، در یادداشت‌های خود، از مجموعه‌ای محفوظ در موزه بریتانیا، ۷ بیت، ظاهراً از قصیده‌ای در قافیه الف، از قوامی نقل کرده است.

نخستین محقق که به وجود نسخه‌ای ناقص از دیوان قوامی رازی پی برده و آن را معرفی کرده شادروان مجتبی مینوی بوده است. وی از روی آن، که به نشان Or ۶۴۶۴ در موزه بریتانیا محفوظ بوده، نسخه‌ای عکسی تهیه کرده و در دسترس اهل ادب گذاشته است. مرحوم محدث، از روی همین نسخه عکسی، که مینوی تاریخ کتابت آن را ۷۳۲ اعلام کرده، به آماده ساختن دیوان قوامی برای چاپ اهتمام ورزیده است. در حقیقت، جست‌وجوی محدث برای رفع برخی از مشکلات مطالب کتاب النقص، او را به قوامی رازی و آثارش رهنمون گشته است.

دیوان شرف الشعرا بدرالدین قوامی رازی چاپ محدث ارموی در سال ۱۳۷۴ قمری منتشر شده و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. تصحیح دیوان در ۱۸ ذی‌الحجه الحرام (عید غدیر خم) سال ۱۳۷۳ هجری قمری و تعلیقات آن در ۱۸ ذی‌الحجه الحرام ۱۳۷۴ قمری مطابق ۱۵ مرداد سال ۱۳۳۴ هجری شمسی به پایان رسیده است. این دیوان ناقص حاوی ۳۳۴۸ بیت از قوامی و ۱۱ بیت از عمادی در حق قوامی است. اشعاری که در *لباب الالباب* و هفت اقلیم و دیگر منابع به قوامی نسبت داده شده در نسخه

خطّی دیوان به جا نمانده است. این نکته را نیز باید به یاد داشت که دیوان قوامی رازی به دست تذکره‌نویسان نیفتاده، چنان که امین احمد رازی به صراحت گفته که «الحال شعرش بس نایاب است».

محدّث ارموی، در مقدمه و تعلیقاتِ دیوان، قوامی رازی و ممدوحانِ او را به شرح معرفی و برای تعیینِ دورهٔ حیات او تحقیقاتِ جالبی کرده است. در تعلیقات، شرح وقایع مهم (زلزلهٔ ری در سال ۲۴۱)، نشان و ردّ بعضی از اشعارِ قوامی یا مضمونِ آن در اشعارِ شاعرانِ دیگر، ترجمهٔ بزرگانِ خاندان‌های ممدوح شاعر، شرح امثال و اصطلاحات، مطالبی در تعیینِ هویتِ رجالی که عناوین و القابِ آنان در مطاوی اشعار شاعر ذکر شده مندرج گردیده است. در مواردی، شرح چندان مبسوط است که خود رساله‌ای به شمار می‌آید؛ مثلاً حاشیۀ شمارهٔ ۱۰ در نسبِ خاندانِ نُقبای ری و قم، که از صفحهٔ ۱۹۳ آغاز و به صفحهٔ ۲۴۹ ختم می‌شود، خود رساله‌ای است محققانه و برای تهیهٔ مطالبِ آن به متجاوز از شصت منبع معتبرِ فارسی و عربی و حتی نسخهٔ خطی منحصر به فرد یا کمیاب مراجعه شده است.

از جمله مواردِ تفرّسِ محدّث، قول او دربارهٔ اظهارِ نظرِ شادروان عباسِ اقبال راجع به تخلّصِ قوامی جلوه‌گر شده است. مرحوم اقبال، در مقالهٔ خود در مجلهٔ یادگار، آورده که قوامی تخلّصِ خود را از قوام‌الدین طغرایبی گرفته و این قوام‌الدین طغرایبی را همان قوام‌الدین درگزینی، پسر قوام‌الدین ابوالقاسم ناصر بن علی درگزینی معروف، دانسته که، پس از مقتول شدن پدر خود در سال ۵۲۸، به لقبِ قوام‌الدین ملقب گردید و در عهد سلطنتِ طغرل سوم (۵۷۱-۵۹۰)، پس از برادر خود، جلال‌الدین، سمت وزارت یافت. مرحوم محدّث بر این قول تنبیهی نوشته و، به دلایل تاریخی، به این نتیجه رسیده که قوامی رازی فقط تا اواخر نیمهٔ اول قرن ششم هجری در قید حیات بوده و نیمهٔ دوم قرن ششم، یعنی عهد سلطنتِ طغرل سوم و وزارت قوام‌الدین دوم را درک نکرده است. محدّث تولّد قوامی را در اواسط یا اواخر نیمهٔ دوم قرن پنجم و وفاتِ او را در اواخر نیمهٔ اول قرن ششم دانسته است. شادروان استاد ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران قولِ اقبال را عیناً نقل کرده و، هرچند با مقدمهٔ محدث بر دیوانِ رازی آشنایی داشته، به این تنبیه اشاره‌ای نکرده است.

شادروان محدّث، در تصحیحِ دیوان، از افاضاتِ مرحوم عبدالعظیم‌خانِ قریب و

زنده‌یاد استاد مینوی بهره‌مند شده است. مصحح، چون نسخه‌ای دیگر در دست نبوده، هر جا که در صحت ضبط تردید کرده یا در آن اشکالی دیده، ناگزیر به تصحیح قیاسی متوسل شده است. بسیاری از این تصحیحات صائب به نظر می‌رسد و به حل مشکلات و تنقیح نسخه خطی کمک می‌کند. نکته جالب آن که مصحح، هر جا فهم معنای بیتی برایش میسر نشده، صادقانه به آن اعتراف کرده است.

سخن این جانب بر سر پاره‌ای از اظهار نظرها و تردیدهای مصحح است که در این مجلس برای عرضه همه آنها فرصت نیست و فقط نمونه‌هایی از انواع آنها به محضر استادان تقدیم می‌شود. امید است که تفصیل آن، با چاپ و نشر مقاله، در معرض قضاوت ادب‌شناسان قرار گیرد.

در حقیقت، موضوع اصلی سخنرانی این حقیر مستدرکاتی است بر حواشی شادروان محدث ارموی درباره ضبط شماری از ابیات اشعار قوامی رازی. برای هر یک از انواع این مستدرکات به ذکر یک یا چند شاهد اکتفا می‌کنم.

۱. مواردی که مصحح به تصریح یا به تلویح در استقامت وزن بیت تردید کرده یا اشکال و ایرادی دیده و حال آن که بیت با همان ضبط نسخه موزون است.*

■ با جانِ نکورویان و اندر تنِ بدخواهان

چون آب همی‌سازی چون نان^۲ همی‌سوزی (ص ۳۲)

نص: «و چون»

○ ضبط نص اشکالی ندارد:

سازی (- -) دو هجای بلند

سازی (U U -) یک هجای بلند و دو هجای کوتاه، یعنی دو هجای کوتاه به جای یک

هجای بلند که شواهد متعدد در اشعار قرن ششم و هفتم از جمله در سروده‌های خاقانی

(۱) نسخه‌ای از گزیده آن، در ضمن مجموعه‌ای به خط نستعلیق قرن یازدهم، نزد شادروان مهدی بیانی بوده است ← منزوی، ج ۳، ص ۲۴۸۷. (تذکر آقای ذاکر الحسینی)

(*) در همه‌ی شواهد، تبصره نگارنده با علامت ○ مشخص شده است.

(۲) بی‌گمان «نان» محرف «نار» است که مناسبت لفظی آن با «آب» و مناسبت معنایی آن با «تن بدخواهان» و «سوختن» (= سوزاندن) آشکار است. (تذکر آقای ذاکر الحسینی)

و مولانا دارد.^۳

مصراع اول: - - - U / U - - / - - - U / U - - - مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

بحر هزج مثنیٰ اُخر

مصراع دوم: - - - U / U - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیلن

بحر هزج مثنیٰ اُخر مکفوف (دو کوتاه به جای یک بلند)

- هر روز که نو گردد بادی تو به شادی در بنشانده ز دل انده بنشسته به نوروزی (ص ۳۳)
نص: «انده و»

○ ضبط نص اشکالی ندارد و مصراع با این ضبط موزون است، چنان که گذشت.

مصراع اول: - - - U / U - - / - - - U / U - - - مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

بحر هزج مثنیٰ اُخر

مصراع دوم: - - - U / U - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیلن

هزج مثنیٰ اُخر مکفوف (دو کوتاه به جای یک بلند)

- تا چند زنی ز چشم آخر بر جان برهنه تیر دل دوز (ص ۵۴)
نص: زند چشم تو

○ ضبط «زند چشم تو» درست است و مصراع با این ضبط موزون است، به قاعده

قلب (U - به جای U) در رکن دوم^۴

مصراع اول: - - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل فعلون

هزج مسدس اُخر مکفوف محذوف

مصراع دوم: - - - U / - U - U / U - - مفعول مفاعیلن فعلون

هزج مسدس اُخر مقبوض مقصور

۳) آقای ابوالحسن نجفی تذکر دادند که آوردن دو هجای کوتاه به جای یک هجای بلند در اشعار شاعران معاصر هم دیده می‌شود. نمونه آن بیت زیر از منظومه عقاب شادروان خانلری:

دوستی را چو نباشد بنیاد حزم را باید از دست نداد

- U U / - - - / - - U - - - / - - U U / - - U - -

فاعلاتن فَعِلاتن فَعِلن فاعلاتن مفعولن فَعِلن

۴) موارد جواز کاربرد قاعده قلب نادر است و بیشتر در مفتعلن و مفاعیلن افتد. نظامی در هیچ جای لیلی و مجنون مقبوض به مکفوف نیامیخته و گویا خاقانی در تحفه العراقین نیز. ترکیب این دو در هزج رایج نیست. امّا، از آن‌جا که شواهد متعدّد این قاعده منسوخ نخستین بار در همین مقاله باز نموده شده، انکار هم نمی‌توان کرد. (تذکر آقای ذاکر الحسینی)

■ بر آخرِ تازیانِ تازان گشتست قوامی خر لنگت (ص ۵۴)
کذا صریحاً و مصراع موزون نیست پس با احتمال بعید ممکن است که «خر» محرف و مصحف باشد و صحیح «اسب» باشد.

○ همان ضبط «خر» درست است و مصراع موزون است، به قاعده قلب (U - ← - U)
مصراع اول: - - U / - U - U / U - - مفعول مفاعیل فعلین
هزج مسدس اُخرِب مقبوض محذوف
مصراع دوم: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل فعلین
هزج مسدس اُخرِب مکفوف محذوف

■ ای جان قوامی بدل اندر غمها ت قیامه وار دارم (ص ۵۵)
کذا صریحاً؛ و می تواند بود که «قوامیت بدل در» بوده است.
○ ضبط نسخه درست است و مصراع وزن دارد:

مصراع اول: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل فعلین
هزج مسدس اُخرِب مکفوف محذوف
مصراع دوم: - - U / - U - U / U - - مفعول مفاعیل فعلین
هزج مسدس اُخرِب مقبوض محذوف

■ مادر به خجسته روز زادست آن روی چو خورشید دل افروز (ص ۵۵)
کذا صریحاً؛ و قویاً محتمل است که چنین باشد: «آن روی چو خورشید شده دل افروز»... پس «شید» مصحف شده است.

○ همان ضبط «خورشید» درست است و مصراع با آن وزن دارد:
مصراع اول: - - U / - U - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل
هزج مسدس اُخرِب مقبوض مقصور
مصراع دوم: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل
هزج مسدس اُخرِب مکفوف مقصور

■ گفتند که بوسه بجا نیست ای دوست نکو ببین و به گوش (ص ۵۹)
[بوسه (= بوسه‌ای) رسم الخط مختار مصحح است که عموماً در همه جا به همین صورت آمده است]
نص: یکی بوسه. کذا صریحاً و بعیداً محتمل است که «ده گوش» یعنی گوش بده بوده باشد.
○ ضبط نسخه درست است:

گفتند یکی بوسه به جانی است ای دوست نکو ببین و به گوش

مصراع اول: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدّس اخرب مکفوف مقصور

مصراع دوم: - - U / - U - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور

- عید رسید ای نگار دوستی آغاز کن در حجره وصل خویش جای رهی باز کن (ص ۶۱) کذا صریحاً

○ ضبط نسخه درست است و «در حُجْرَی / حُجْرَی» dar hojray/hojaray یا «در حُجْرَه / حُجْرَه» dar hajre/hojare خوانده می‌شود.

مصراع اول: - U - / - U U - / - U - / - U U - مفعولن فاعلان مفعولن فاعلن

مُنْسَرِح مَثْمَن مطوی موقوف مکشوف

مصراع دوم: - U - / - U U - / - U - / - U U - مفعولن (اگر «حُجْرَی» بخوانیم) یا

مفعولن (اگر «حُجْرَی» بخوانیم) فاعلان مفعولن فاعلن

مُنْسَرِح مَثْمَن مقطوع مطوی موقوف مکشوف

به حدس آقای ابوالحسن نجفی، که صائب به نظر می‌رسد، ضبط درست در حِجْر وصل

خویش است (حِجْر = دامن، آغوش)

- U - / - U U - // - U - / - - -

↑
(یک بلند به جای دو کوتاه)

- آن پیماید طریق وصلت کش دل بقفیر باشد ای جان (ص ۶۳)

نص: «خرمن»؛ «کش در تقفیز»

○ «باشد ای جان» ودیف غزل است و «قفیر» با کلمات قافیه (تمیز، مویز، عزیز) نمی‌خواند.

ظاهراً ضبط نص درست است:

آن پیماید خرمن وصلت کش دُر به قفیز باشد ای جان

مصراع اول: - - U / U - - / - - - مفعولن مفعول فاعولن

هزج مسدّس اخرم اخرب محذوف

«قفیز» با «خرمن» مناسبت دارد و «پیماید» به معنی «کیل کند» است نه «طی کند».

- ما را ز غم عشق تو دیرست تا کارد به استخوان رسیدست (ص ۶۴)

کذا؛ و شاید چنین بوده است: «ما را غم عشق از تو دیرست».

○ به همان صورت نسخه وزن دارد:

مصراع اول: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدّس اُخرب مکفوف مقصور

مصراع دوم: - - U / U - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدّس اُخرب مقبوض مقصور

■ اشک من و روی خویشتن بین گر دجله ندیده‌ای و بغداد (ص ۶۵)
نص: «گر دیده نه دجله و بغداد»

○ «گر دیده نه‌ای دجله و بغداد» هم وزن دارد:

مصراع اول: - - U / U - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدّس اُخرب مقبوض مقصور

مصراع دوم: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدّس اُخرب مکفوف مقصور

«دیده نه‌ای» صورت قدیم‌تر «ندیده‌ای» است.

■ از دست تو خواستم چو کردن فریاد کیم از تو بود بیداد (ص ۶۶)
نص: «چون خواستم از دست تو کردن»

○ مصراع با ضبط نص هم وزن دارد:

مصراع اول: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل فعولن

هزج مسدّس اُخرب مکفوف محذوف

مصراع دوم: - - U / U - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدّس اُخرب مقبوض مقصور

از نظر معنایی هم اشکالی ندارد و مرجح است: «چون خواستم از دست تو فریاد کردن؟ که مرا بیداد از تو بود.» نظیر مضمون این بیت از سعدی:

از دشمنان برند شکایت به دوستان چون دوست دشمنست شکایت کجا بریم؟

■ شادست روان آن پدر زو زیرا پسری خوب و رشیدست (ص ۶۹)

کذا صریحاً

○ مصراع دوم از نظر وزن و معنا اشکالی ندارد.

مصراع اول: - - U / - U - U / U - - مفعول مفاعیلن فعولن

هزج مسدّس اُخرَب مقبوض محذوف

مصراع دوم: - - U U - - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدّس اُخرَب مکفوف مقصور

- در شهر خرد رئیس بادا تا شحنه نه همنام عمیدست (ص ۷۰) کذا؛ پس باید «همنام» را «همنم» خواند برای ضرورت.

○ با ضبط «همنام» نیز مصراع دوم موزون است.

مصراع اول: - - U / - U - U / U - - مفعول مفاعیلن فعولن

هزج مسدّس اُخرَب مقبوض محذوف

مصراع دوم: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدّس اُخرَب مکفوف مقصور

- در خدمت او باش قوامی ممدوح مدانش که مریدست (ص ۷۰) کذا صریحاً.

○ ضبط مصراع اول اشکالی ندارد و موزون است.

مصراع اول: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل فعولن

هزج مسدّس اُخرَب مکفوف محذوف

مصراع دوم: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدّس اُخرَب مکفوف مقصور

- هر چند چو سیمرغ وصال نامیست که خود نشان ندارد (ص ۷۱) کذا صریحاً؛ و محتمل است که «سیمرغ» اشتبهاً به عوض «کیما» نوشته شده است. چه با وضع «کیما» به جای «سیمرغ» لفظ و معنی درست است و نوعاً این دو کلمه یعنی سیمرغ و کیما با هم استعمال می‌شوند.

○ ضبط «سیمرغ» نه از نظر معنایی اشکال دارد (افسانه‌ای و بی‌نشان است) و نه از نظر وزن.

مصراع اول: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل فعولن

هزج مسدّس اُخرَب مکفوف محذوف

مصراع دوم: - - U / - U - U / U - - مفعول مفاعیلن فعولن

هزج مسدّس اُخرَب مقبوض محذوف

■ یک کنج نماندست که در وی صد بنده برایگان ندارد (ص ۷۱)
 کذا صریحاً؛ نص: «رایگان»

○ با ضبط نسخه هم مصراع اول وزن دارد هم مصراع دوم (با قرائت «بنده»)
 مصراع اول: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل فعلون

هزج مسدس اُخرب مکفوف محذوف

مصراع دوم: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعلن فعلون

هزج مسدس اُخرب مقبوض محذوف

■ بُسْتَانِ رُخْتِ بَرِ چمن لهُو جز عارضت ارغوان ندارد (ص ۷۱)
 کذا صریحاً، لیکن وزن شعر مستقیم نیست.

○ هر دو مصراع بیت موزون است:

مصراع اول: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل مفاعیل

هزج مسدس اُخرب مکفوف مقصور

مصراع دوم: - - U U - - U / U - - مفعول مفاعلن فعلون

هزج مسدس اُخرب مقبوض محذوف

■ گشتند ز ابیات قوامی شیران نر آهوانِ ماده (ص ۷۳)
 کذا و مصراع موزون نیست.

○ مصراع موزون است:

مصراع اول: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل فعلون

هزج مسدس اُخرب مکفوف محذوف

مصراع دوم: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعلن فعلون

هزج مسدس اُخرب مقبوض محذوف

■ آن جتامة پیروزه دریده این گرزن کهربا نهاده (ص ۷۳)
 کذا و مصراع موزون نیست.

○ مصراع موزون است:

مصراع اول: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعیل فعلون

هزج مسدس اُخرب مکفوف محذوف

مصراع دوم: - - U / U - - U / U - - مفعول مفاعلن فعلون

هزج مسدس اُخرب مقبوض محذوف

■ بد در تو آفرید و نهی غلط بود حاشا که بر خدای تعالی غلط رواست؟ (ص ۷۴) کذا.

○ با قرائت «آفرید و»، مصراع موزون است و شاید «آفریند» ضبط درست باشد. نشانه پرسش در آخر مصراع دوم نیز لازم به نظر نمی‌رسد.

- U - / U - - U / U - U - / U - - - مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن
- U - / U - - U / U - U - / U - - - مضارع مَثَمَنُ اِخْرَبُ مَكْفُوفُ مَحذُوفُ
(هم وزن دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند)

■ واقعه و حادثه بر تو فراوان گذشت
کان دل سنگنت هیچ بر نگرفت اعتبار (ص ۷۹)
نص: «سنگینت»

○ ضبط نص درست و هر دو مصراع موزون است به وزنِ مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان
منسرح مَثَمَنُ مطوئِ مکشوفِ موقوفِ (دوری)

■ زهد و ورع پیشه‌گیر زور و شجاعت مبر
گر تو کنی کارزار بر تو شود کارزار (ص ۷۹)
نص: «و زور»

○ ضبط نص اشکالی ندارد

مصراع اول: - U - / - U U - / U // - U - / - U U - مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلن
منسرح مَثَمَنُ مطوئِ مکشوفِ
مصراع دوم: - U - / - U U - // - U - / - U U - مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان
منسرح مَثَمَنُ مطوئِ موقوفِ

که در غزلیات شمس و اشعار خاقانی شواهد دارد.

■ چون قلم برداشتی پیدا شد اندر عهد تو از سرِ کلکِ حَسَنِ برهان تیغِ حیدری (ص ۸۵)
نص: «برهانت»

○ ضبط نص اشکالی ندارد و «برهانت» خوانده می‌شود.

پیدا شد... برهانت «تیغ حیدری» (=برهان تو بُرنده چون تیغ حیدری پیدا شد)

* مراد عمادالدین ابومحمدحسن، قاضی ری و ممدوح شاعر است.

- U - / - - U - / - - U - / - - U - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
- U - / - - U - / - - U - / - - U - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
رمل مَثَمَنُ مَحذُوفُ

۲. مواردی که بیت با ضبط نسخه وزن ندارد و مصحح متذکر آن نشده یا با تصحیح قیاسی او نیز وزن برقرار نگردیده است.

- این چه عادتست و خو که توراست این همه رنج و غم چرا خواهی (ص ۵۹)
نص: «که هست ترا» و المصراع کذا صریحاً.
- مصراع اول نه با ضبط نسخه موزون است و نه با تصحیح قیاسی مصحح. ظاهراً ضبط درست به حکم وزن این است:
«این چه عادت و خو که هست ترا» یا: «این چه عادت و خو که هست ترا»

U U / - U - U / - - U -
فاعلاتن مفاعلتن فاعلتن
خفیف مسدس مخبون محذوف

که با مصراع دوم هم وزن می‌گردد.

شاید: این چه حال است و خو که هست تو را

- بنده شد از تو مردم آزاده روزی از تو نکرد کس آزادی (ص ۶۶)
○ مصراع دوم وزن ندارد. شاید ضبط درست این باشد: روزی ز تو نکرد کس آزادی
- - - U / U - U - / U - -
مفعول فاعلاتن مفاعلتن
مضارع مسدس اخرب مکفوف

- ز فضل داشته (=داشته‌ای) آدمی و آدم را ز صنع ساخته هشده هزار عالمرا (۱۵۱)
نص: هشده
○ به حکم وزن، ساخته (پی‌واژه اسنادی به قرینه «داشته‌ای» حذف شده است) باید خوانده شود نه ساخته = ساخته‌ای. هشده هزار = هجده هزار که در متون به گرات آمده است.

۳. موردی که رسم خط نسخه مصحح را از قرائت درست منحرف ساخته یا معنی بیت را از نظر او دور داشته است.

- در کنج تنگ تنگدستیست دل تنگتر از دو چشم تنگت (ص ۵۴)
نص: «کنجی». پس باید گفت که یاء برای این ضبط شده است که قرینه اشباع کسره جیم باشد؛ و یا کلمه «کنج» نیست؛ و بعیداً محتمل است که اصل «گوشه» بوده است.
- همان ضبط «کنجی» درست است «ی» در آخر «کنجی» یای نکره است یا یای

نشانه اضافه که اکنون نیز در لهجه اصفهانی زنده است. (در کنجی تنگ=در کنج تنگ).
احتمال‌های دیگر منتفی است.

۴. مواردی که مصحح در صحیح ضبط کلمه یا عبارتی، به دلیل معنایی یا به دلایلی دیگر،
تردید کرده و موجه به نظر نمی‌رسد.

■ تا تو بدی کنی بدل آید ز پیش تو زیرا که باده شهوتِ خمر و خمار نیست (ص ۲)
کذا و الظاهر «بدی»

○ بدل اشکالی ندارد، چون بدل بدی بدی است.

یادآور و إِنَّ تُصِبُّهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ. (شوری ۴۲: ۴۸)

■ لیل و نهار بر تو به غفلت بسی گذشت و اندر تو جز جحودِ نهاراً چهار نیست (ص ۲)
کذا صریحاً؛ و نظیرش نیز خواهد آمد

○ جحودِ نهاراً چهار یعنی «انکار آشکارا و بی‌پرده».

لَقَيْتُهُ نهاراً چهاراً، دیدم او را در روز بی‌پرده و حجاب (منتهی الارب)

■ هست بیتی خوش اندرین ترجیع باز گویم چو بشنوی ز هزار (ص ۱۱)

کذا صریحاً؛ پس اگر غلط نباشد باید مراد از «هزار» بلبل باشد تا تکرار قافیه لازم نیاید. لیکن معنی
مصراع به طور وضوح برای من معلوم نشد صاحبان نظر خودشان تدبّر و تأمل فرمایند.

○ معنی روشن است: «ز هزار» بر می‌گردد به «بیتی» (بیتی از هزار). ضمناً، به ظاهر،
ایهام دارد به «هزارستان» یعنی خود شاعر.

■ بی جوارِ درِ تو مردِ درم رازر نیست بی‌وجود کفِ تو مرغِ کرم را پر نیست (ص ۱۳)
کذا صریحاً؛ و می‌تواند بود که مصحف «جوار» باشد.

○ همان «جوار» درست است یعنی «بی آن که مجاور درگاه تو شوند». ضمناً، ضبط

نسخه در مصراع اول «بی نیست» است که مصحح، به تصحیح قیاسی، به جای «بی»، که
شاید «بی» خوانده شود، «زر» نشانده است.

■ اختیار کعبه کرده سخت نیک بختیاری کاخ‌تیار این کرده‌ای (ص ۱۹)

کذا صریحاً؛ پس باید مخفف «کرده=کرده‌ای» دانست و یا گفت که صحیح «کردی» است و متن
مصحف است.

○ نه مخفف است نه مصحف: «ای» پس از «کرده» در مصراع اول، به قرینه لفظی

(در مصراع دوم)، حذف شده و فصیح است.

■ ترا در پیش ناوک‌های پُران دلِ مَرِّخِ چونین جوشن افتاد (ص ۲۱)
کذا: و قویاً محتمل است که «خونین باشد زیرا مَرِّخِ را شعراً غالباً به خون‌خواری و خون‌آشامی موصوف می‌دارند. در این تعبیر نظر به آن بیان معروف است که مَرِّخِ رب‌النوع جنگ است.
○ حدسیات درست به نظر نمی‌رسد: شاعر می‌خواهد بگوید «در پیش ناوک‌های پُران تو، دلِ مَرِّخِ مانند زره سوراخ سوراخ شد. «چونین» به قیاس «چونان» اشکالی ندارد.

■ کی بر گرفتنی ز دگر جایگاه حظ

چون شاخِ قسمتِ تودرین خانه بار داشت (ص ۲۷)

نص: «کی برگرفتنت»

○ در صورتِ ض اشکالی به نظر نمی‌رسد: کی از دگر جایگاه حظ برگرفتن ترا؟

■ دشمن چه مرد تست که تا در برو دهانت منشور احمدی بود و تیغ حیدری (ص ۴۱)

نص: «که تا برو دهانت»؛ و می‌تواند بود که مصحف «که تا بر دو دست‌ها» باشد.

○ تصحیح قیاسی مصراع اول با افزودن «در» درست به نظر می‌رسد. اما حدس بعدی نامناسب می‌نماید چون اولاً «دو دست» به قاعده دستوری که معدود عموماً جمع بسته نمی‌شود درست است نه «دو دست‌ها»؛ ثانیاً صورتِ مختارِ مصحح اشکالی ندارد و معنای آن روشن است: «منشور احمدی در دهان تست و تیغ حیدری در بر تو».

■ زو بوسه کجا طمع توان کردن کز خویشتنش سه بوسه می‌باید (ص ۴۸)

شاید «گر» بوده است. معنی بیت روشن نیست.

○ «گر» به جای «کز» مناسب به نظر نمی‌رسد.

بسنجید با:

هست به سالی دوبار عید به اسلام در مطالعات فرهنگی

عید من از روی تو هست به روزی سه بار (ص ۵۰)

■ خواهد از پیشست قوامی هر زمان تن چو چاکر پیشگان بگداختن (ص ۴۹)

کذا صریحاً

○ بی‌گمان ضبط «از پیشست» درست است به قرینه «چاکر پیشگان».^۵

■ از شرم تو چون نگار دیوار خوبان همه ساکتند و خاموش (ص ۵۹)

۵) یعنی «در پیشست». دویدن و گداختن (= عرق کردن) چاکران در پیش خداوندان سابقه دارد. (تذکر آقای ذاکر الحسینی)

نص: «ساکنند»

○ «ساکنند» اشکالی ندارد. «ساکنند» حشو است.

■ ولیک از اتفاق روزگارسست که باشد هر ظریفی را گرانی (ص ۶۱)

نص: ظریفی، کرانی؛ پس بعیداً محتمل است که «کرانی» به فتح کاف عربی به معنی پایان و کنار باشد و «ظریفی» را نیز چنان که در اصل هست «ظریفی» بخوانیم یعنی از اتفاق روزگار است که هر راهی را پایان و آخری باشد، هم چنان که می‌گویند: «لکل طریق غایة و لکل مسافة نهایة»

○ تصحیح قیاسی مصحح درست به نظر نمی‌رسد. هم چنان که توضیح داده‌اند، مصرع دوم به همان صورت اصل (که باشد هر ظریفی را کرانی) درست به نظر می‌رسد. مع الوصف، اگر یای «گرانی» را مصدری بگیریم، تصحیح قیاسی وجهی پیدا می‌کند؛ بسنجید با:

■ ماو گراناں برفت روزِ ظریفان رسید جای عواثر نماند عشرت را ساز کن (ص ۶۱)

■ اگر فرمایی آرم پیش خدمت دلی خود کی دریغ آید ز جانی (ص ۶۱)

نص: دل

○ با ضبط نسخه (دل) هم بیت معنی دارد: «اگر فرمایی، دل خود پیش خدمت آرم»

■ در حضر اسباب و آلت در بُن کنجی نهد

■ در سفر واندر حضر او بر سر مفرش خورد (ص ۷۳)

کذا؛ و شاید خضر باشد به معنی سبزیها و چمنها؛ و شاید خطر هم بد نباشد.

○ حدسیات موجه به نظر نمی‌رسد.

■ نَر عرب سپهد دین پهلوان شرع کاندر مصاف کفر چو سوزنده اژدهاست (ص ۷۵)

شاید «شیر» بوده است.

○ «نر» (نَر) اشکالی ندارد. اما حدس مصحح نیز موجه به نظر می‌رسد.

■ ما یار و خصم او که بود یار و خصمتان زیرا که تو بجمله مراثی و او تراست (ص ۷۵)
کذا و شاید اصل «آنکه» بوده است.

○ ضبط «او که» اشکالی ندارد.

■ گرت نباید که حال بر تو بگردد ز دهر تات بگردد زبان تو بمگردان عیار (ص ۷۹)

کذا صریحاً

○ اشکال در چیست؟ «گرت» خوانده می‌شود و معنی مصراع این است: «اگر ترا

نباید که دهر حال بر تو بگرداند»

- کشتی دل را ز ایمان بادبانی برفراز
تادرین دریای زرین موج مسکین لنگری (ص ۸۲)
کذا؛ و شاید به قرینه «زرین» مشکین بوده است.
- «مشکین» معنی نمی‌دهد؛ مسکین چه اشکالی دارد؟
- نعمتی داری بقایای دستگیری دولتی
کارپرداز ای [الهی پایمردی سنجری (ص ۸۵)
کذا و شاید اصل چنین بوده است:
- نعمت دار بقایای دستگیر دولتی
کارپرداز الهی پایمرد سنجری
- «دستگیر دولت»، «کارپرداز آله»، «پایمرد سنجر» چه معنایی دارد! «بقایای»،
«دولتی»، «الهی»، «سنجری» صفت‌اند و یای آنها نسبی است نه به معنی «هستی».
- بهشت در سر دنیا مکن ز بی‌خردی
نداد باغ طرب هیچ کس به کنج حزن (ص ۹۳)
نص: «که داد»
- اگر «که داد» را به آهنگ پرسشی بخوانیم، اشکالی ندارد.
- نماندی فزاید فراق تو انده
چو خلقی که در مردگی می‌برایی (۹۶)
کذا صریحاً؛ و شاید اصلش «می‌بزائی» بوده و تصحیف شده است.
- حدس صائب نیست.
- ز کشت بهشت آوریدست گندم
از آن نان بر سدره‌المنتهایی (۹۸)
کذا، و شاید «نان‌پز» نیز درست باشد.
- همان نان‌بر درست است چنان که در بیت بعدی آمده است:
- به فرمان یزدان به شهر ملایک
ازین میده راتبده انبیایی (۹۸)
- وز حکم مصلحت به خزان در هم اوکند
مرغان و بوستان را بی‌برگ و بی‌نوا (۹۹)
نص: افکند
- هر چند اوکندن لغتی است در افکندن، تصحیح قیاسی مناسب به نظر نمی‌رسد.
- ای روزه تو گرسنگی بردنت به روز
زان می‌کنی صلوة که بر نایدت صلا (۱۰۱)
نص: بردن
- همان بردن درست است.
- مکن دین در سر دنیا ز خودرایی و نادانی
که این اقطاع شیطانست وان املاک یزدانی (۱۰۵)
کذا
- مراد از کذا معلوم نیست چیست؟ متن اشکالی ندارد.
- درین ویرانه دیوان بی‌فرمان فرو منشین
که تا خود را در آن ایوان سلیمان وار بنشانی (۱۰۵)
نص: کذا؛ و شاید «پی» بوده است.

- حدس صائب نیست. همان متن درست است. بی‌فرمان در مقابل به‌فرمان به معنی صفت آن کس که مطیع فرمانی و قانونی نباشد. برای شواهد دیگر ← لغت‌نامه
- کمال مرد دین‌پرور نه از دنیا درج گیرد چراغ آسمانی را نه از روغن ضیا باشد (۱۰۸)
- نص: «دینی»
- ظاهراً «دنی» (= دنیا) ضبط اصل است و درست است.
- چو طاوسی بود اول شود برعاقبت ماری همان نوش لقا بوده ترازهر فنا باشد (۱۰۹)
- کذا و بعید است که «بقا» باشد.
- به قرینه «فنا» باید ضبط «بقا» درست باشد؛ هم به قرینه تقابل «طاوس» و «مار» در مصراع اول.
- هر که منبر جز علی را سازد او باشد چو آن کس که مصحف را به دست کودک نادان دهد (۱۱۱)
- نص: چنان کانکه
- ظاهراً ضبط اصل، هر چند مهجور، همان «چنان کانکه» باید باشد. جدایی «آن» و «کس» در دو مصراع بعید به نظر می‌رسد.
- گهی از قطره باران بشاخ ارغوان سازد کنار لاله پرلؤلؤ میان باغ پُر مرجان (۱۳۳)
- کذا صریحاً و شاید «و شاخ» مناسب‌تر باشد.
- ضبط اصل اشکالی ندارد.
- شب و روزش دو مزدورند کز خورشید و ماه او را تنور افروخت در مغرب که از مشرق برآید نان (۱۳۷)
- نص: که در مغرب تنور افروخت و از
- ضبط اصل درست است و اشکالی ندارد. «افروخت» «افروخ» خوانده می‌شود و وزن بی‌عیب است.
- تراگران ما باید به جان و دل بخرورنه ازین دکان فراتر شو که اینجا نیست نان ارزان (۱۳۷)
- نص: ار
- ضبط اصل اشکالی ندارد و بهتر هم هست: «ارنه» = اگر نه.
- چو گویی به علم علی بود کس خرد گوید از روی من شرم دار (۱۴۳)
- نص: چه
- «چه» ضبط درست است اگر مصراع اول به آهنگ استفهام انکاری خوانده شود.
- مزین ز زلف زره‌وار او گره بر دل که زخم غمزه او تیر زهر پیکانست (۱۴۷)
- نص: بزلف

- ضبط اصل درست است: به زلف = با زلف.
 - راه دراز پیش و ترا نیست توشه‌ای تدبیر عاقبت کن و بنشین به گوشه‌ای (۱۶۰)
نص: عافیت
 - همان عافیت درست است. قس «کنج عافیت».
 - فردی صمدی لم‌یلدی راه نمائی یگی نه چو هر یک همه از همه برتر (۱۶۴)
نص: همه‌ای
 - ضبط اصل درست است و اشکالی ندارد.
 - ای بس که بگری که نگردد رخ تو تر وی بس که بنالی که نباشد دلت آگاه (۱۶۶)
نص: نباشدت دل آگاه
 - ضبط اصل درست است و فصیح‌تر.
 - اندوه مخور کز دل پاک و نیت خوب دنیات مسلم شد و عقبات شود هم (۱۷۰)
نص: عقبت
 - باید عقبی و دینی، به اِماله، ضبط درست باشد.
۵. مواردی که مصحح در تعیین مرز واژه‌ها مسامحه کرده و این امر باعث تردید او شده است.
- ای زرفشان ز جود قوامی نثار کرد چون در منتظم بتو بر لفظ منتجب (ص ۳۵)
کذا صریحاً؛ و منتجب=منتخب لفظاً و معناً
 - شاید مصحح به حرف اضافه مضاعف یا «پیراوند» (circonfixe) «به تو بر» توجه نکرده باشد: «قوامی لفظ منتجب را مانند در منتظم به تو بر (=برتو) نثار کرد».
 - فخر پدر بچون تو پسر وان شگفت نیست در به ز بحر اگر چه ز بحرش بود نسب (ص ۳۵)
کذا صریحاً
 - ظاهراً تردید مصحح ناشی از طرز قرائت است: فخر پدر به چون تو پسر وان (=و آن) شگفت نیست.

۶. مواردی که اظهار نظر مصحح از آن حکایت دارد که به معنی مراد توجه نکرده است:

مدار غم ز حسود لعین و گر چه حسود

- به فعل چون سترست و به شخص چون سترنگ (ص ۳۹)
- «ستر» (بر وزن سفر) مخفف استر و «سترنگ» و «شترنگ» هر دو بر وزن و معنی شطرنج است.

○ معنی مراد «شطرنج» نیست بلکه «مردم گیا»ست، یعنی «وارونه سر». چون موی (ریشه) مردم گیا، به خلاف انسان، در خاک است.

■ تا باشی ای قوامی جز راستی موزز کاین راستی نجات تو باشد براستان (ص ۸۸)
کذا صریحاً

○ ضبط نسخه صحیح است (=بر آستان)^۶

۷. مواردی که مصحح ضبط مهجور را به دلیلی مردود دانسته و، به جای آن، صورتی مأنوس را در تصحیح قیاسی پیش‌نهاد کرده که در تصحیح انتقادی متون خلاف قاعده و رسم است؛ زیرا، در تحریف و تصحیف، عموماً مأنوس به جای مهجور می‌نشیند نه مهجور به جای مأنوس؛ هم‌چنین مواردی که پیش‌نهاد مصحح در تصحیح قیاسی معتبر به نظر نمی‌رسد و تصحیح قیاسی دیگری موجه می‌نماید:

■ آن تازه گلی که نیست خارت وان آینه‌ای که نیست زنگت (ص ۵۴)
نص: زنگت

○ ضبط «ژنگ» درست است و گونه‌ای است از «زنگ» به همان معنی «زنگار» و در شاهنامه سابقه دارد.

■ گر تو دانا بودی تو همچو خارخسک

هم ز نادانیست رخسارت چو گلبرگ طری (ص ۸۲)
نص: «بودیت»

○ همان «بودیت» (به جای «بودی تو» در جزای شرط) ضبط صحیح است و در متون شواهد متعدّد دارد.

■ گر چه گناهکاری زایزد مبر امید کو می‌دهد به اهل چنین و چنان جنان (ص ۸۸)
نص: «حنین و جنون»

○ ضبط صحیح «جنین و جنون» باید باشد: بهشت بر کودک (جنین) و بر مجانین مسلم است. ضمناً، میان «جنین» و «جنون» و «جنان» جناس شبه اشتقاق زیبا افتاده است. (تذکر آقای ذاکرالحسینی)

■ ز هول مرگ نندیشی که من خود مرد سلطانم شود سلطانِ جانت مرگ اگر خود حال سلطانی (۱۰۵)
نص: «خان» و شاید «خال» بوده است.

۶) اُولی آن است که «به راستان» (با ی سوگند+راستان) بخوانیم که سابقه هم دارد. سعدی فرماید: براستان که بعیرم بر آستان ای دوست. (تذکر آقای ذاکرالحسینی)

○ ظاهراً خان مصحف جان است.

سلطان جان - جان سلطان: صنعت عکس و تبدیل

■ به امر دیو آذر اندر مجو ملک سلیمان را اگر مرد سلیمانی چرا پس دیوفرمانی (۱۰۶) نص: دیوان آذر و شاید آذر مصحف مازندر باشد که مخفف مازندران است.

○ حدس غریب و نادرست است. ظاهراً ضبط درست به امر دیو آذر ایدر مجو ملک سلیمان را و اندر مصحف ایدر باشد.

ضبط آذر درست است، چنان که در سه بیت بعد آمده است:

قناعت چون جهانبانیست او را حرص چون دربان مده گر نیستی نادان جهانبانی به دریانی و باز پایین‌تر: سرای حرص و شهوت کردی آبادان...

■ پشت کرده بر صراط و دوزخ و ایمن شده زان ره باریک و تیز زان چه تاریک و تار (۱۱۹) نص: «تیر» و بعید است که «تیر» یا «تیره» باشد زیرا صراط را در اخبار به لفظ «احد من السیف» وصف کرده‌اند پس کلمه «تیز» مناسب‌تر است.

○ مصراع دوم شعر به این صورت سکنه دارد. ضبط درست باید «تیره» یا «تیزو» یا «باریک تیزو» باشد.

۸. مواردی که مصحح، درون قلاب، کلمه یا کلماتی به ضبط نسخه افزوده و محملی برای آن به نظر نمی‌رسد:

■ از آتش جهنم و [از خشم او بترس ای بی‌خبر ترا مگر از نار عار نیست (ص ۳)

○ به افزودن «ا» نیازی نیست و می‌توان «وز» خواند.

■ ناهید آرد [و] ماه خمیر [و] آفتاب نان

شب دود و انجم آتش و گردون تنور ماست (ص ۶)

○ افزودن واوها و جهی ندارد و وزن را مختل می‌سازد. شاعر، در مصراع اول، فصل را بر وصل ترجیح داده است. چنان که در مصراع اولی بیتی دیگر آورده:

فکرت دکان و ذوق ترازو خرد محک

و بین «ذوق ترازو» و «خرد محک» واو عطف نیاورده است.

۹. مواردی که ضبط محتاج تصحیح قیاسی به نظر می‌رسد و نشده است:

■ ای دل از عشق دست و پای مزن روی نیکوترست و رای مزن (ص ۹)

○ ظاهراً: روی نیکوتر است رای مزن.

وزن هم اشکالی ندارد:

مصراع اول: - U - U / - U - U / - U U - فاعلاتن مفاعلن فَعْلُن

مصراع دوم: - U - U / - U - U / - U U - فاعلاتن مفاعلن فَعْلُن

خفیف مسدس مخبون محذوف

- تا کی بدست داری آخر بنه ز دست تا نشکند شد و آمد و خیز و نشست تو (ص ۳۳)
○ ظاهراً: تا نشکند شد آمد و... به حکم وزن و استعمال.
- او در مدینه خفته و بیدار در بهشت کز نام عرش کنگره سدر متهاست (ص ۷۴)
کذا و معنی آن معلوم نشد.
- ظاهراً «کز بام عرش...» ضبط درست است: «که کنگره سدره‌المتهای بام عرش است».

۱۰. مواردی که اعراب‌گذاری مصحح بیت را از معنی مراد دور ساخته است:

- نانی بدین صفت که ترا شرح داده‌ام کی طعمه ستور دل آدمی لقاست (ص ۶)
○ نشانه اضافه بعد از «ستور» درست نیست. مصراع چنین خوانده می‌شود:
کی طعمه ستور دل آدمی لقاست (یعنی: به صورت آدمی و به باطن ستور)

۱۱. مواردی که مصحح، به اظهار خودش، معنی شعر را نفهمیده یا از تصحیح قیاسی اظهار عجز کرده است:

- منشور نور ظلمت گیسوی عرضه کرد تا بی دریغ تیغ زنی در سخنوری (ص ۴۱)
کذا صریحاً؛ و چون معنی آن را نفهمیدم و تصحیحش را نتوانستم متن را چنان که بود صورت‌گیری کردم.
○ ظاهراً معنی مصراع این است: «ظلمت گیسو را به عنوان منشور نور عرضه کرد» چون نوشته چون گیسو سیاه است و نور صورت نورانی و سفید است که از پس گیسو نمودار می‌گردد.
- چو صدر شرع شدی کبریا شده دشمن چو چرخ آینه شد ابر باشدش زنگار (۱۲۴)
کذا صریحاً و تصحیحش را نتوانستم.
○ ظاهراً: گبر باشدت.
- مهربانای مهر کنج عقل کن تا چند ازین خشم دردل چون سگ اندر کنج کهدان داشتن (۱۳۰)
کذا صریحاً تصحیحش را نتوانستم.

○ ظاهراً ضبط درست این است: مهربانی مُهر گنج به قرینه «خشم» در مصراع دوم.

۱۲. مواردی که، هر چند در غلطنامه وارد نشده، به احتمال قوی، غلط مطبعی است:

- نکرده هیچ کس را دو زلف او تمکین نداده هیچ دلی را دو چشم او زنهار (ص ۴۲)
 - مصراع اول وزن ندارد. باید «هیچ کسی» باشد به ضرورت وزن و به قرینه «هیچ دلی» در مصراع دوم. در غلطنامه نیامده؛ ولی، به احتمال قوی، غلط مطبعی است.
- همدم روح مریمی گر بخوهی که یک نفس عازر ز پار مرده را زنده ز خاک برکنی (حاشیه ص ۵۰)
شعر از سیفِ اسفَرنگی است
- ظاهراً غلط مطبعی و صورت درست «عازرِ پارمرده» است.
- سرمایه‌ها بداد قوامی لقب نهاد ما را که بر دکانِ سخن کرد نابنا (۱۰۲)
 - نابنا غلط مطبعی است که در غلطنامه نیامده، درست آن نابناست.

□

